

عباس احمدی؛ شاهنامه‌خوان مناسب نواز

یکی از علایق شخصی من به عنوان فردی که در تلاش است تا نخودی در آش احیای فرهنگ و هویت خراسان اندازد، بازنشاسی چهره‌های تأثیرگذار فرهنگی این خطه در روزگاران مختلف است. گاهی این مهم خیلی ساده و برپایه یک دیدار و گفت‌وگوی غیرمستقیم رخ می‌دهد، در حالی که به منظوری دیگر سراغ فردی رفته‌ام متوجه می‌شوم در حوزه‌ای دیگر و استادی شگفت است. نمونه این ماجرا مهدی یوسفی صراف است که به عنوان یکی از قدیمی‌های خیابان ارگ در جریان تدوین کتاب «خیابان ارگ» با او گپ زدم، اما متوجه شدم که نخستین عینک‌ساز مشهد و البته تنها «دانش‌آموز، معلم، مدیر، هنرستان شهید بهشتی یا همان هنرستان صنعتی شهر است و بدین گونه گفت‌وگوهایی سر گرفت که ان‌شاء... در آینده نزدیک در قالب کتاب «همراه با هیمالیا» در اختیار علاقه‌مندان به فرهنگ و هویت مشهد قرار می‌گیرد و گاهی هم هرچه تلاش می‌کنم نمی‌توانم به پاسخ مطلوب برسم تا دست اجل، ما را از نعمت آن عزیز برای همیشه محروم می‌کند، اما همین محرومیت باعث مشخص شدن برخی ناگفته‌ها درباره آن چهره فرهنگی می‌شود. «عباس احمدی لاله‌زار» پیشکسوت موسیقی ایرانی که سی‌ویکم مرداد در ۱۰۱سالگی در تهران درگذشت و صبح دیروز جمعه ۴ شهریور در قطعه هنرمندان بهشت‌زهار^(۱) مدفون شد، از این گروه است.

نام عباس احمدی را بارها از زبان برخی اهل هنر مشهد خاصه آثانی که روزگاری در مجموعه عریض و طویل اداره فرهنگ قدیم و آموزش و پرورش کنونی فعالیت می‌کردند، شنیده بودم. آنان اغلب از وی به عنوان مردی که بر تار و ویولن به یک حد مسلط است و آوازی خوش دارد و از آن مهم‌تر بسیار شیرین‌نواز بوده و در مناسبت‌خوانی و مناسب‌نوازی در محافل دوستان و آشنایان مشابه ندارد، معرفی می‌کردند. تعریفی که باعث شده بود برای دیدارش بارها تلاش کنم. اما هرچه تلاش کردم کمتر موفق شدم خاصه اینکه او از حدود سال ۱۳۳۰ مقیم پایتخت شده بود. این را هم بگویم که چند باری در مباحث میراث فرهنگی به نامی مشابه این‌نام برخورد کرده بودم، اما هرگز فکر نمی‌کردم این «عباس احمدی لاله‌زاری» همان گمشده من است. البته این موضوع جنبه‌یاری هم هنگام گپ و گفت با آثانی که به نوعی به گذشته‌های بنای آرامگاه حکیم توس مرتبط بودند هم نام «عباس احمدی» را به عنوان یکی از هنرمندان حاضر در جشن هزاره فردوسی شنیده و بعدها در متون مرتبط با این جشن خوانده‌بودم، اما بازهم تصور نمی‌کردم که این فرد هم همان هنرمندی است که من جویای دیدار وی هستم و به عبارت دیگر برای من عباس احمدی لاله‌زاری تنها در معلمی اهل موسیقی که صدای خوبی داشته و بسیار شیرین و مناسب‌خوان بوده، خلاصه شده بود تا اینکه متأسفانه وی از این جهان رخت بریست و گفت‌وگوهایی انجام شده درباره شخصیت هنری او نشان داد که همه این «عباس احمدی لاله‌زار»ها که یکی معلمی نوازنده و مناسب‌خوان و دیگری مردی فعال در حوزه باستان‌شناسی و حفظ و احیای میراث فرهنگی و سرانجام سومی نوجوانی خواننده آن هم شاهنامه‌خوان شرکت‌کننده در مراسم هزاره فردوسی بود، یک نفر هستند و آن هم همانی که من در آرزوی دیدارش بودم.

اما بد نیست حالا که سخن به اینجا رسید کمی بیشتر درباره این هنرمند عزیز خراسانی تازه رفته به عالم باقی بدانیم. «عباس احمدی لاله‌زار» سال ۱۳۰۰ خورشیدی در خانواده‌ای از سوی پدر خراسانی و از سوی مادر سیرجانی در مشهد به دنیا آمد. او تحصیلات ابتدایی را در دبستان علمیه و متوسطه را در دبیرستان‌های فردوسی و شاهرضا^(۲) به پایان برد. عباس احمدی که صدای خویش را از خانواده مادری به ارث برده و دایی‌اش در زمان مظفالدین شاه، اذان‌گوی سیرجان بود، از کودکی همراه پدر به جلسات نوحه‌خوانی، سینه‌زنی و قرآن مختلف در مشهد می‌رفت و به خواندن اشعار مذهبی می‌پرداخت. صدای خوب وی باعث شده بود که در مسابقات شاهنامه‌خوانی مدارس مشهد نفر اول شد و برای خواندن شاهنامه در جشن هزاره فردوسی انتخاب شد. بدین گونه بود که عباس احمدی، جمعه ۲۰ مهر ۱۳۱۳ هنگام افتتاح آرامگاه خداوندگار حماسه «حکیم ابوالقاسم فردوسی» در حضور مسئولان دولتی و مستشرقین و ایران‌شناسان فرنگی و نمایندگان مجلس به شاهنامه‌خوانی پرداخت و با تشویق حضار مواجه شد. عباس احمدی در ادامه زندگی با تحصیل در دانشسرا به استخدام وزارت فرهنگ وقت و آموزش و پرورش کنونی درآمد و برای تدریس راهی کرد شد. گنایاد شد. شهرهایی که آرامش ذاتی آن‌ها و البته تنهایی خود عباس احمدی جوان در محل سکونتش باعث شد تا بتوانند با استفاده از صفحات گرامافون خوانندگانی نظیر جواد بدیع‌زاده، سید حسین طاهرزاده، قمرالمولک وزیری، تاج اصفهانی، ادیب خوانساری و روح‌انگیز ردیف‌ها و گوشه‌های آواز سنتی ایرانی را فراگیرد و البته هم‌زمان نوازندگی تار را هم باز به همین روش تکمیل کند.

او البته چندی بعد به مشهد بازگشت و در کنار ادامه فعالیت در وزارت فرهنگ مشغول نوازندگی و خواندن در محافل فرهنگی و هنری این شهر شد. عباس احمدی سال ۱۳۳۰ به فرهنگ تهران و اسفند ۱۳۳۵ به اداره هنرهای زیبای کشور منتقل شد و با سمت بازرس آن اداره مشغول انجام وظیفه شد و سپس به عنوان رئیس اداره خدمات، رئیس اداره آموزش و فعالیت‌های هنری در مؤسسات آموزشی کشور همکاری کرد و سال ۱۳۴۳ از دانشگاه تهران موفق به کسب درجه لیسانس باستان‌شناسی شد. به این وجود هیچ‌گاه موسیقی اصیل سنتی ایران را کنار نگذاشت، چه آنکه با گوشت و خون او عجین شده بود، تا حدی که هر وقت احساس تنهایی می‌کرد تار را به دست گرفته و با آن به راز و نیاز می‌پرداخت و با خواندن اشعاری از مولانا، سعدی و حافظ از گذشته‌ها و خاطره‌های خود یاد می‌کرد. یادکردی که البته در جمع اهل هنر هم بارها تکرار می‌شد، چه آنکه بزرگانی چون بنان، شجریان، فریدون مشیری، معینی کرمانشاهی، تجویدی و یاحقی از دوستان نزدیک وی بودند. دوستانی که سرانجام او هم بدان‌ها پیوست تا شاید در آن جهان هم کنارهم به راز و نیاز پردازند. یادش مانا.



عباس احمدی



در نشست نقد و بررسی کتاب «در دفاع از خدا» مطرح شد

آرمسترانگ؛ یک مؤلف، نه یک نظریه‌پرداز



عکس: عیلام صفاپور

به تحول درونی است و اینکه دین سبک زندگی است، «الهیات سلبی و عرفان از جمله دیگر مؤلفه‌های آثار آرمسترانگ بود که معتمدی از آن‌ها نام برد.

● آرمسترانگ مصدربه به نفع می‌کند منصور معتمدی در بخش پایانی صحبت‌های خود در نقد اثر آرمسترانگ به دو نکته اشاره کرد. او گفت: «نکته اول اینکه جهان مطلوب برای او جهان سنتی و جهان گذشته‌است. این نکته در بطن کتاب‌هایش کاملاً روشن است. گویی گذشته برای او بهشت گم شده است، ولی واقعیت این نیست. یعنی شما وقتی گزارش‌های تاریخی را درآدوار تاریخی می‌خوانید متوجه می‌شوید که نه انسان‌های گذشته بی‌گناه بوده‌اند و نه انسان‌های دوران جدید گناهکار. صرف اینکه جهان گذشته را جهان معصومیت و پاکی بدانیم درست نیست. ضمن اینکه در ۱۰۰ یا ۱۵۰ سال اخیر حساسیت‌های اخلاقی متفاوتی ایجاد شده است که در گذشته وجود نداشته است. نکته دوم این است که او مصدربه به مطلوب می‌کند. به این معنا که در مواردی که خودش دوست دارد تأیید یا اثبات کند و باب میلش است، مؤیدها را می‌بیند و موارد نقض را نمی‌بیند».

به نظم نثر این کتاب بسیار خوش‌خوان است و روایت، روایت مخاطب‌پذیری است

درباره او صحبت کنیم او مؤلف است. این به معنای این نیست که بخواهیم ارزش کار او را پایین بیاوریم، اما به عنوان مثال در قیاس با افرادی مثل فرویدیا یونگ که صاحب‌نظریه هستند مؤلف است. اینکه او در کتاب‌هایش فقط به منابع انگلیسی ارجاع می‌دهد مهر تأییدی بر این قضیه است. او حتی وقتی از قرآن استفاده می‌کند به ترجمه‌های انگلیسی اشاره می‌کند. در مجموع اما انسانی دغدغه‌مند است و کتاب‌خوان و دست روی موضوع‌هایی می‌گذارد که برای جامعه اهمیت دارد».

● سیری تاریخی از سی هزار سال قبل معتمدی در ادامه با اشاره به آثار دیگر آرمسترانگ از این گفت که ساختار این اثر، در یک نگاه کلی دو بخش دارد. بخش اول خدای ناشناخته از سی هزار سال پیش از میلاد تا ۱۵۰۰ میلاد و بخش دوم خدای مدرن از ۱۵۰۰ میلادی تا کنون. او گفت: «خود این تقسیم‌بندی حرف دارد. سیر، یک سیر تاریخی است از سی هزار سال قبل تا روزگار حاضر. اما دلیل این دورخیز زمانی چیست؟ بعد از دوره‌ای که انسان خردورز پا به عرصه وجود نهاد، در این فاصله حدود ۶۰ و ۷۰ هزار سال تا ۳۰ و ۴۰ هزار سال قبل، یک انقلاب شناختی اتفاق افتاده است. عوم دوره شکل‌گیری دین و هنر را به این گفت که: «آرمسترانگ نظریه‌پرداز نیست. یعنی اگر ما بخواهیم واقع‌بینانه

«امروز ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که در آن خرد علمی خوش‌نام است و اسطوره بدنام.

در بیان مرسوم، اسطوره آن چیزی است که حقیقت ندارد، اما در گذشته اسطوره‌پنداری هوس‌بازانه نبود، بلکه همچون خردیاری رسان آدمیان بود تا در جهانی پریشان، هرچند به شیوه‌ای متفاوت، اثربخش زندگی کنند. اسطوره‌ها ممکن بود داستان‌هایی درباره خدایان روایت کرده باشند...» آنچه خواندید، بخشی از کتاب «در دفاع از خدا» اثر کارن آرمسترانگ است که نشست نقد و بررسی آن صبح جمعه، چهارم شهریور از ساعت ۱۰ تا ۱۲ در کافه کتاب آفتاب برگزار شد. این گردهمایی با حضور مسعود سنجرانی مترجم، دکتر منصور معتمدی، منتقد و عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی و به میزبانی مرتضی صفایی برگزار شد. این کتاب که در سال ۲۰۰۹ نوشته شده است در واقع پاسخی است به ادعاهایی از چند تن از نویسندگان اهل ایالات متحده و انگلیس که معتقد بودند خدایی وجود ندارد.

● تحقق آرزویی که ۳۰ سال طول کشید

مسعود سنجرانی، سخنانش را با آرزوی دیرینه خود برای کار در حوزه ترجمه و کتاب شروع کرد و از این گفت که محقق شدن این آرزو ۳۰ سال زمان برده است و یکی از دلایل این تأخیر غم‌ناک بوده و گذران زندگی «معضلی که به هر حال برای نویسنده و مترجم جماعت وجود دارد». سنجرانی همچنین به این نکته اشاره کرد که: «گرایش و تمایل زیادی برای رفتن به سراغ متون تئوریک با رویکرد علمی و مذهبی دارد. ضمن اینکه غالب مترجمان و مؤلفان مشهدی به‌خاطر وجود آستان مبارک امام هشتم^(ع) و وجود بنیاد پژوهش‌های اسلامی در این شهر، به این وادی جذب می‌شوند.» به گفته سنجرانی، ترجمه «دفاع از خدا» برای او بین دو و نیم تا ۳ سال به طول انجامیده است.

● یک نگاه پدیدارشناسانه به خدا



شنبه با شاهینا فردوسی

از یک سو بخشی از مأخذ اصلی شاهنامه فردوسی است و از سوی دیگر نخستین و کهن‌ترین نمونه نثر فارسی‌دری در تاریخ ادبیات ایران به‌شمار می‌آید. درباره منابع و مأخذ فردوسی برای سرودن شاهنامه نیز سخن بسیار است، برخی پژوهشگران بر این باورند که فردوسی «شاهنامه» را خط به خط از روی «شاهنامه ابومنصوری» به‌نظم درآورده است که این سخن باتوجه به دیگر پژوهش‌ها نادرست می‌نماید. بلکه به‌نظر می‌رسد فردوسی «شاهنامه ابومنصوری» را به‌عنوان مهم‌ترین و کامل‌ترین منبع و مأخذ خود پیش چشم داشته و منابع دیگر بازمانده از داستان‌های ملی ایران را همچون «اخبار رستم» و منابع دیگری از این دست بر آن افزوده است تا مجموعه کامل و جامعی را در «شاهنامه» گرد آورد و در پرتو سخن هنرمندانه خویش در تاریخ جاودانه کند.

در زمان سامانیان بوده است و فردوسی از او با عنوان «دلیر و بزرگ و خردمند و راد، و «سپهبد» یاد می‌کند. ایرانیان فرهیخته‌ای را که نسخه‌هایی از این داستان‌ها در دست داشته‌اند، به‌توس فرامی‌خواند تا بیایند و این کتاب را دوباره تدوین و به زبان فارسی‌دری بازنویسی کنند. کار تدوین و بازنویسی این کتاب در ابتدای سال ۳۵۶ هجری قمری به‌انجام رسید و به نام «شاهنامه ابومنصوری» یا «شاهنامه منثور» شهرت یافت که منبع اصلی فردوسی برای سرودن «ناموزنامه» یعنی حماسه ملی ایران است. متن «شاهنامه ابومنصوری» در گذر تاریخ از میان رفته و اینک جز مقدمه آن باقی نمانده است. البته همین مقدمه کوتاه نیز بسیار اهمیت دارد، زیرا

سرگذشت داستان‌های ملی ایران است از ابتدا تا زمانی که فردوسی آن‌ها را در «شاهنامه» سرود. داستان‌های ملی ایران از ابتدا تا پایان ساسانیان در کتاب‌هایی به‌نام «خداپنামک، یا «خداپنامه» جمع‌آوری و در دوران پادشاهان سلسله ساسانی تدوین شده بود. در این نام، واژه «خدای» به‌معنای «شاه» است و این کتاب‌ها در حقیقت داستان‌های اساطیری و تاریخی ملت ایران بوده‌که تا زمان فردوسی یعنی قرن چهارم هجری قمری به زبان فارسی میانه، به‌صورت پراکنده یا مدون در دست ایرانیان فرهیخته قرار داشته و داستان‌های آن برای مردم علاقه‌مند نقل می‌شده است. پهلوان دهقان نژاد، که «ابومنصور عبدالرزاق توسی» سپهسالار خراسان و حاکم توس

یکی نامه بود از گه باستان فراوان بدو اندرون داستان پراکنده در دست هر موبدی از او به‌راهی نزد هر یخردی یکی پهلوان بود دهقان نژاد دلیر و بزرگ و خردمند و راد ز هر کشوری موبدی سالخورد بیابود کین نامه را گرد کرد بگفتند پیشش یکایک مهان سخن‌های شاهان و گشت جهان چوبشنیدار ایشان سپهبد سخن یکی نامور نامه افگند بن چنین یادگاری شد اندر جهان بر او آفرین از کُهان و مهان این بیت‌ها در دیباچه شاهکار حکیم توس به‌نوعی



شاعر و پژوهشگر دکتر یوسف یقین

پروین اعتصامی، راوی مناظره‌ها!

در دست بانویی به نخی گفت سوزنی کای هره‌گرد بی سر و بی‌پا چه می‌کنی مامی‌رویم تا که بدوزیم پاره‌ای هر جا که می‌رسیم، تو با ما چه می‌کنی خندیدنخ که ماهمه جابا تو هم‌رهیم بنگر به‌روز تجربه تنها چه می‌کنی؟ نکته جالبی که در این مناظرات وجود دارد این است که هر کدامشان به طرف مقابل حمله می‌کند، با ضدحمله شدیدتری از طرف مقابل مواجه می‌شود و جواب دندان‌شکن دریافت می‌کند.

در اشعار پروین حتی حیوانات هم باهم مناظره دارند: عدسی وقت پختن، از ماشی روی پیچید و گفت این چه کسی است ماش خندید و گفت غره مشو زانکه چون من فرون و چون تو بسی است هر چه را می‌پزند، خواهد پخت چه تفاوت که ماش یا عدسی است؟ و این هم مناظره نخ و سوزن، که سوزن به نخ می‌گوید: چرا هر جامی‌رم، تو هم مثل سریش پشت سرم راه می‌افتی؟! به

اخلاقی، اما این طور هم نیست که خالی از طنز باشد. محتسب مستی به ره دید و گریبانش گرفت مست گفت ای دوست، این پیراهن است، افسار نیست یا در شعر دیگرش سیر و بیاز این طور از خجالت هم درمی‌آیند: سیر یک روز طلعنه زد به پیاز که تو مسکین، چقدر بدبویی! پیاز که این گونه جواب می‌دهد: تو گمان می‌کنی که شاخ گلی به صف سرو و لاله می‌روی؟

شما هر جای دیوان پروین اعتصامی را که باز کنید، می‌بینید دو طرف هستند که دارند با هم یکی به دو می‌کنند. یک جانخ و سوزن با هم بحث می‌کنند، یک جامست و محتسب با هم مناظره دارند، حتی مواد توی آشپزخانه هم با هم گفت‌وگو دارند. هرچند تمام این یکی یکی به دو کردن‌ها، پر هستند از پندهای



هنرمند پروین معتمدی

یادداشت